

«هو الحکیم»

«دکتر شریعتی:
عبدالطلب و ابوطالب مشرکند!»

سخنران:

دکتر باقرپور کاشانی



اللَّهُمَّ عَجِّلْ لَوْلِيِّكَ الْفَلَاحَ

قبل از پیامبر اکرم حجت خدا کی بود؟! قبل از این که ایشان مبعوث بشه یا حتی قبل این که به دنیا بیاد، حجت خدا کی بود؟ در مورد دو شخصیت بزرگ، حضرت عبدالمطلب و حضرت ابوطالب، پدر بزرگ نبی اکرم، و عموی پیامبر و پدر امیرالمؤمنین، حضرت ابوطالب؛ رو دشمنی‌ای که معاویه با آقا امیرالمؤمنین داشت، تا تونست حضرت علی علیه السلام رو تخریب کرد و اتهاماتی به حضرت علی علیه السلام زد؛ از جمله نسبت به پدر ایشان! چون جد و آباد و انساب خیلی مطرح بوده برای عرب! اهمیت داشت!

گفت که ابوطالب مشرک از دنیا رفته! مشرک! حتی جمعی می‌گفتن حضرت عبدالمطلب چی؟! گفتن او هم مشرک از دنیا رفته!

بعضی‌ها هم که متأثر از تاریخ عامه هستن، نخواستن در
خانه‌ی فرمایشات معصومین بشینن و ورود پیدا بکنن و
استفاده بکنن، از این حرف‌ها زدن! مثلاً من یک نمونه ذکر
بکنم:

کتاب اسلام‌شناسی مال آقای دکتر علی شریعتی؛ صفحه‌ی
چهارصد و شصت و شش؛ ایشان چی می‌نویسه؟
می‌نویسه: «این‌بار نیز تاریخ، ید بیضای دیگری می‌نماید.
محمد در دامان بت‌پرستی رشد می‌کند. درست است
که مورخان اسلام همه می‌کوشند تا دامان عبدالمطلب و
ابوطالب را از شرک پاک سازند، و این یک تمایل عمومی
است که انسان دوست دارد قهرمان گرامی و مورد
احترامش از خاندانی پاک، شریف و محترم باشد.»

ایشان می‌فرماید جناب دکتر می‌گه آدم وقتی قهرمانی رو دوست داره، دوست داره بگه پدر و مادرهاشون آدم‌های خوبی بودن، پاکی بودن!

«همه‌ی قهرمانان ملی و اساطیری یا از خدایانند یا لااقل از خاندان اُمرا و قهرمانان، و این به صورت یک اصل کلی در تراژدی و حماسه درآمده است. عبدالمطلب هرچند مردی است مهربان، محترم و شریف، ولی نمی‌توان انکار کرد که پرده‌دار کعبه و ساقی بت‌پرستان و پاسدار بتان و متولی رسمی بت‌خانه است، و محمد که باید به زودی این بت‌ها را یکایک فرو ریزد، در خانه‌ی وی بزرگ می‌شود.»

ایشون تخصص تاریخی نداشته! فارغ‌التحصیل از سوربن فرانسه بوده؛ چی خونده؟ جامعه‌شناسی خونده. لذا در کتاب «انتظار، مذهب اعتراض» که مال خود جناب دکتر، صفحه‌ی بیست و دو، خودش می‌گه:

«من جامع معقول و منقول نیستم و فقط در یک رشته خاص چیزی بلدم و همه‌ی مسائل را از همان وجه، که وجه اجتماعی و جامعه‌شناسی است، مطرح می‌کنم و وجوه دیگر مسئله را متخصصین و کسانی که در این رشته‌ها کار کرده‌اند و آگاهی دارند باید طرح کنند. بنابراین، این را باید یادآوری کنم که آن‌چه می‌گویم تمام آن‌چه در این باب باید گفته شود نیست، بلکه آن چیزی است که من می‌توانم در این باب بگویم و این یادآوری برای همه‌ی مسائلی که در اسلام مطرح می‌کنم صادق است.»

خب شما که تخصص ندارید همون جامعه‌شناسی وارد بشو!

خود آیت‌الله سیدان می‌گفت که با دکتر من بحث داشتم. یک قسمتی رو آورده بود که پیشرفت مسلمین به این جا می‌رسه که به دموکراسی خلیفه انتخاب می‌کنن! دموکراسی خلیفه انتخاب می‌کنن. یک موقع‌هایی متن بهم بند کرده بود! اون قدر شکوفا می‌شن این عرب‌ها بدون دموکراسی به اجماع، ابوبکر رو انتخاب می‌کنن. ایشون می‌گفت من باهاش صحبت کردم، (دکتر شریعتی) گفت: حاج آقا این کتاب رو من کی نوشتم؟ گفتم چهار سال پیش. خب چهار سال پیش نوشتم! الان این عقیده رو ندارم! درجا که نمی‌زنم! بله این مطلب درسته ولی چهار سال پیش نوشتم، الان این عقیده رو ندارم! خب این خیلی مهمه تا طرف تخصص نداره چه کاریه دست به قلم بشی شما تو همه چی بخوای نظر بدی!

در مورد حضرت ابوطالب هم چنین مسائلی هست. از جمله مثلاً نمونه‌ای رو بخوام عرض بکنم: «البدایة و النهایة از ابن کثیر، یکی از علما و مورخین بزرگ عامه، در جلد دوم صفحه‌ی سیصد و چهل و دو می‌نویسه که عبدالمطلب و پسرش ابوطالب بر خلاف اعتقاد شیعه درباره‌ی آنان، یعنی چی بوده؟ ایمان حضرت عبدالمطلب و ابوطالب، به آیین جاهلیت، کفر، شرک! از دنیا رفتند! این ملای سنی، مورخ مطرح سنی این رو می‌نویسه. پس عامه به‌طور اکثر قائل به چنین نگاهی هستن. یک کتابیه به اسم «مدینه العلم» این کتاب گران‌سنگ مدینه العلم، از آثار مرحوم شیخ صدوق بوده که این در ردیف چهار کتاب مطرح شیعه مثل کافی، من لایحضره الفقیه، تهذیب و استبصار بوده؛ در این حد بوده. علمای شیعه توصیفات مختلفی دارن. خود شیخ صدوق هم در آثار دیگه‌ش از این کتاب نام می‌بره. این کتاب مفقود شده، از بین بردنش! به دست ما نرسیده! اما اون کسانی که این کتاب رو دیدن در زمانی که این کتاب بوده، صراحتاً بیان کردن از امام صادق علیه‌السلام که:

«انَّ عبدالمطلب حُجَّةٌ و ابوطالب وَصِيُّهُ» عبدالمطلب حجت

خداست نه این‌که مشرکه!

وصی حضرت ابراهیمه، و ابوطالب جانشین اوست. در این حدّ!
ما داریم سر و کله می‌زنیم مؤمن بوده؟! مؤمن چیه؟! حجت
خداست! روایت دیگه‌ای:

شیخ صدوق در الاعتقادات، صفحه‌ی صد و ده آورده، علامه
مجلسی هم در جلد پانزدهم، صفحه‌ی صد و هفده آورده:
«رُویَ اَنَّ عَبْدَ الْمَطْلَبِ كَانَ حُجَّةً وَ اَبَا طَالِبٍ كَانَ وَصِيَّه» حضرت
عبدالمطلب، حجت خدا و حضرت ابوطالب جانشین او بود.
حالا ببینید در مورد این حرف‌ها وقتی نگاه می‌کنیم عامه وقتی
این‌طوری باشه، تو عرفای عامه هم تأثیر گذاشته. ابن عربی در
فصوص‌الحکم، صراحتاً آورده می‌گه اگه به همت بود، همت
پیامبر از همه بالاتر بود! اگه صرفاً علت تامه‌ی هدایت، همت
فرد بود، می‌گفتم من همتم بالاست رو شما کار می‌کنم، شما
باید هدایت بشید!

می‌گه اگه بنا به همت بود، پیامبر بالاترین همت رو داشت،
اما همت او در عمویش ابوطالب تأثیری نگذاشت و ابوطالب
مشرك از دنیا رفت! این رو در فصوص آورده!

مولوی در مثنوی صراحتاً آورده که جناب ابوطالب مشرك از
دنیا رفت! که اون تعبیری که در زیارت ششم امیرالمؤمنین
هست که: «أَشْهَدُ أَنَّكَ طَهَّرْتَ طَاهِرٌ مُطَهَّرٌ مِنْ طُهْرٍ طَاهِرٍ مُطَهَّرٍ»
مِنْ طُهْرٍ طَاهِرٍ مُطَهَّرٍ! این رو من خدمت آیت‌الله مرحوم سید
عزالدین زنجانی که ایشان مثنوی رو درس می‌داد، در مشهد
مثنوی رو درس می‌داد مطالب خوبی داشت، صحبت کردم،
ایشون می‌گفت این تعبیر در زیارت ششم، فوق عصمت رو
داره مطرح می‌کنه!

و ایشان می‌گفت مولوی اشتباه کرده، ابن عربی هم اشتباه کرده که چنین حرفی رو زده! حضرت ابوطالب نه تنها این که مؤمن بودن، معصوم بودن! از این عبارت عصمت استفاده می‌شود! مِنْ طَهْرٍ طَاهِرٍ مُطَهَّرٍ! این هم یک نکته! در جلد سی و پنج بحار، صفحه‌ی هفتاد و سه، در اصول کافی هم جلد یک، صفحه‌ی چهارصد و چهل و پنج:

از امام کاظم علیه‌السلام سؤال شد که آقا حال وضعیت حضرت ابوطالب چگونه بود؟ حضرت فرمودند: به پیامبر و دین ایشان ایمان آورد و در همان روز که از دنیا رفت، وصایای حجت‌های الهی پیشین را به حضرت داد. یعنی یک وصایا، وصایایی که حجج الهی به هم‌دیگه می‌دادند، وقتی از دنیا رفت داد به پیامبر.

در الغدير مرحوم علامه امینی، جلد هفتم، صفحه‌ی سیصد و هشتاد و نه؛ جلد هفتم الغدير یک بحث مبسوطی رو علامه امینی میاره در مورد ایمان حضرت ابوطالب! و حتی از منابع عامه چیزهایی رو میاره و از اشعار حضرت ابوطالب میاره که اثبات ایمان ایشان رو می‌کنه:

«رُویَ أَنَّ امیرَ الْمُؤْمِنینِ علیه‌السلام قیلَ لَهُ مَنْ کَانَ
أخِرَ الْأَوْصیاءِ قَبْلَ نَبیِّ فَقَالَ أبی.»

شخصی از امیرالمؤمنین پرسید: پیش از پیامبر اسلام چه کسی آخرین جانشین پیامبران بود؟ فرمود: پدرم، پدرم ابوطالب! وصی انبیاء مطرح شده. حالا شاید یک نفر بگه آخه این روایت‌ها، روایت آحاده! این‌ها ضعیفه! دو نقل هم بکنم و عرضم رو جمع بکنم؛

یکی از شیخ مفید، یکی از علامه مجلسی.
شیخ مفید می‌فرمایند که: در اوائل المقالات صفحه‌ی
چهل و پنج، می‌فرمایند: امامیه جملگی اتفاق نظر دارند که
نیاکان رسول خدا از زمان حضرت آدم تا حضرت عبدالله بن
عبدالمطلب علیهم‌السلام، همگی یکتاپرست و به خداوند
عزوجل ایمان داشتند و نیز اجماع دارند که عموی رسول خدا،
حضرت ابوطالب که خدا او را رحمت کند، مؤمن از دنیا رفت.
اصل شیعه‌ای که می‌گه: «أَشْهَدُ أَنَّكَ كُنْتَ نُورًا فِي الْأَصْلَابِ
الشَّامِخَةِ وَالْأَرْحَامِ الْمُطَهَّرَةِ» اصلا ب شامخه یعنی چه؟ وقتی
مشرك باشه ديگه اصلا ب شامخه نمی‌شه که! ارحام مطهره
می‌گه حضرت نرجس که مسیحی بود! می‌گی نه! وقتی که
انعقاد نطفه بود در مورد حضرت صاحب، مسلمان بود یا
نبود؟! اون جا این طوری تعبیر کرده. ولی درباره‌ی اصلا ب
شامخه نه! این هم یک نکته! یک نکته هم از علامه مجلسی
بخونم عرضم رو جمع بکنم.

علامه مجلسی در «حیات القلوب» یک کتاب فارسی هست
از خودشون، چند جلدی، جلد سوم صفحه‌ی پنجاه و یک
می‌فرمایند:

بدان که اجماع یعنی جمیع علمای امامیه منعقد گردیده است
بر آن که پدر و مادر حضرت رسول و همه‌ی اجداد و جدّات
آن حضرت تا آدم علیهم‌السلام، همه مسلمان بودند، و نور
آن حضرت در صلب و رحم مشرکی قرار نگرفته و شبهه‌ای در
نسبت آن حضرت و آباء و امهات او نبوده است و احادیث
متواتره از طرق خاصه و عامه بر این مضامین دلالت کرده
است، بلکه از احادیث متواتره ظاهر می‌شود که اجداد آن
حضرت همه انبیاء، اوصیاء و حاملان دین خدا بودند. فرزندان
اسماعیل علیه‌السلام که اجداد آن حضرت هستند، اوصیای
حضرت ابراهیم بودند و همیشه پادشاهی مکه و پرده‌داری
خانه‌ی کعبه و تعمیرات آن به ایشان بوده و مرجع عامه‌ی
خلق بوده‌اند

و آئین ابراهیم در میان ایشان بوده و به شریعت حضرت موسی و حضرت عیسی و شریعت ابراهیم در میان فرزندان اسماعیل منسوخ نشد و ایشان حافظان آن شریعت بودند و به یکدیگر وصیت می‌کردند، و آثار انبیاء را به یکدیگر می‌سپردند تا به عبدالمطلب رسید و عبدالمطلب، ابوطالب را وصی خود گردانید و ابوطالب، کتب و آثار انبیاء و ودایع ایشان را بعد از بعثت، تسلیم حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم کرد.

حضرت ابوطالب تقیه می‌کرد! برای این که حمایت خودش رو از پیامبر داشته باشه، تا یک مدتی علنی نمی‌گفت من مسلمانم! اگر حضرت ابوطالب نبود در تاریخ بخونین این قطعاً قصد کشتن نبی اکرم داشتن و در شرایط محدود چه بسا می‌خواستن این کار رو بکنن!

حالا معجزه بود بحث دیگه‌ای هست! ولی شرایط رو حضرت ابوطالب مهیا کرد! و این همه ایثارها و فداکاری‌هایی که چه حضرت عبدالمطلب چه حضرت ابوطالب برای اسلام کردن این بین و آشکاره. در تاریخ اگر مشاهده بکنید هیچ شک و شبهه‌ای نیست. لذا همون علمای عامه هم که این‌ها رو نقل می‌کنن، باز می‌گن که از مادر مهربان‌تر بود حضرت ابوطالب! این رو آوردن! در حمایت از اسلام این رو آوردن، اما می‌گن خب چرا، می‌گن ولی خب اعتقاد نداشت.

عرض کردم بارها که امام صادق علیه‌السلام فرمودند اگر ایمان ابوطالب رو در کف‌های بذاری ایمان ثقلین، کل موجودات رو بذاری، ایمان ابوطالب سنگینی می‌کنه!